

# صحبت ابراهیم دارابی، معلم و نویسنده پیش کسوت ریاضی

## اشاره

در روز معلم، مجله «رشد برهان متوسطه» میزبان یکی از معلمان رشته ریاضی بود که سال‌های مدیدی را با این رشته زیسته است. در این نشست کوشیدیم تجلیلی از استاد ابراهیم دارابی صورت گیرد و با او درباره همه چیز سخن گفته شود، چرا که دارابی چهره‌های چندوجهی است و علاوه بر ریاضیات، در عرصه شطرنج و تألیف و ترجمه آثار ادبی هم ید طولایی دارد. همان‌طور که خواهید خواند، این مصاحبه با وجهه شطرنجی استاد آغاز می‌شود و بعد به عرصه ریاضیات و زندگی شخصی و ادبی وی پرداخته می‌شود. آن روز، حمیدرضا امیری، سردبیر رشد برهان متوسطه، میرشهرام صدر و هوشنگ شرقی، مدیران داخلی سابق و فعلی مجله، به همراه محمد هاشم رستمی و سیدمحمد رضا هاشمی موسوی حضور داشتند.

گفت‌وگو

هوشنگ شرقی

## اول سوالات را برای خودم حل می‌کردم، بعد به کلاس می‌رفتم

### در صفحه شطرنج

شرقی: امروز سه‌شنبه ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۱، روز معلم، در خدمت استاد ابراهیم دارابی هستیم؛ همراه با اعضای هیئت تحریریه مجله رشد برهان متوسطه. ما ابراهیم دارابی را به عنوان دبیر ریاضی، مؤلف کتاب‌های ریاضی به‌ویژه برای علاقه‌مندان رشته ریاضی و داوطلبان شرکت در المپیادها، مترجم کتاب‌های ریاضی و پیش‌کسوت این رشته می‌شناسیم. اما از این‌ها مهم‌تر، شخصیت چندبعدی و چندوجهی ایشان است که من می‌خواهم در این مصاحبه به یکی از آن‌ها اشاره کنم. در بخشی از کتاب شاهنامه، میراث عظیم فرهنگی ایران زمین و یادگار حکیم ابوالقاسم فردوسی، حکایتی هست در مورد کاروان هدایایی که از کشور هند به ایران ارسال شده و هدیه ویژه‌ای نیز در میان هدایاست. شاهنامه می‌آورد:

بیاورد پس نامه‌ای بر پرند  
نیشته به نوشیروان رای هند  
یکی تخت شطرنج کرده به رنج  
تهی کرده از رنج شطرنج گنج

چنین داد پیغام، هندی ز رای  
که تا چرخ باشد تو بادی به جای  
کسی کو به دانش برد رنج پیش  
بفرمای تا تخت شطرنج پیش  
نهند و ز هر گونه رای آورند  
که این نغز بازی به جای آورند  
بدانند هر مهرهای را به نام  
که چون بایدش راند و خانه کدام  
پیاده بدانند و پیل و سپاه  
رخ و اسب و رفتار فرزین و شاه  
گر این نغز بازی برون آورند  
به دانندگان بر فزون آورند

و در ادامه حکایت می‌کند که اگر ایرانیان در این بازی نتوانند بر هندی‌ها غلبه یابند، نباید از آنان تقاضای خراج و مالیات کنند. بعد از آنکه همه درباریان در این بازی نمی‌توانند مهارت کسب کنند، بزرگمهر حکیم، وزیر شاه، بعد از یک روز تعمق در بازی موفق می‌شود در آن تبحر بیابد و نماینده هندیان را در این بازی مغلوب کند. در این منظومه، فردوسی از زبان فرستنده هندیوان شطرنج را دانش می‌خواند:

وگر نامداران ایران گروه

از این دانش آیند یکسر ستوه  
چو با دانش ما ندارند تاو  
نخواهند از این مرز و بوم باز و ساو  
اما بزرگمهر آن را رزم و جنگ می‌داند:  
شهنشاه باید که بیند نخست  
یکی رزمگاهست گویی درست  
این مقدمه را مطرح کردم تا از آقای دارابی که علاوه بر ریاضیات در شطرنج هم آثار زیادی دارند و کتاب‌هایی تألیف و ترجمه کرده‌اند، بپرسم که از نظر شما شطرنج دانش است یا جنگ؟ نقش شطرنج بیشتر جنگ‌آفرینی و کینه‌جویی دو رقیب است یا یک ورزش فکری است؟ دارابی: ابتدا از شما تشکر می‌کنم که در این روز، یادی از من کردید. من اولین کتاب شطرنج برای کودکان پنج ساله را که سه نفر از مربیان بزرگ شوروی نوشته‌اند، ترجمه کردم. اسم این کتاب بود «نخستین گام‌ها در صحنه شطرنج» که آقای ایروانی، مدیر «انتشارات دنیا» آن را چاپ کرد.

■ شرقی: چه سالی بود؟  
● دارابی: سال ۱۳۵۴. در مقدمه کتاب، این داستان برای بچه‌ها گفته می‌شود:





ابراهیم دارابی

● **امیری:** من همین چند وقت پیش در کلاس درس به موضوعی برخورددم. شما در ماتریس‌ها بخشی دارید که در مورد ویژگی‌های دترمینان بدون بسط است. من داشتم این موضوع را درس می‌دادم و می‌گفتم ما باید این سه عدد را صفر کنیم. حالا اگر بخواهیم این را صفر کنیم، در مرحله بعدی آن یکی خراب می‌شود. پس ستونی عمل نمی‌کنیم. یکی از بچه‌ها گفت: چه قدر این کاری که شما می‌کنید شبیه شطرنج است. یعنی ما باید همیشه یکی دو حرکت جلوتر را حدس بزنیم. من هم گفتم دقیقاً حرف خوبی زدی. خیلی هم تشویقش کردم.

● **دارابی:** کتاب دیگری که در زمینه شطرنج ترجمه کرده‌ام، اثر **کاکا بلانکا** و برای بزرگسالان است. آخرین کتابم هم در این زمینه «مدرسه شطرنج» است که «انتشارات میتکران» چاپ کرده است.

● **دارابی:** بله، علاقه دارم، ولی استاد شطرنج نیستم (با خنده).

● **دارابی:** ترویج فرهنگ شطرنج را برای تقویت دانش ریاضی جوانان و نوجوانان کشورمان چه قدر مؤثر می‌دانید و در این صورت چه توصیه‌ای برای ما دارید؟ آیا حاضرید در این زمینه کاری برای مجله برهان انجام دهید؟

● **دارابی:** من در مورد قسمت اول سؤال شما گفتم که اگر واقعاً شطرنج در مدارس ما تدریس شود، برای دانش‌آموزان افق‌های جدیدی باز می‌کند و می‌توانند زندگی را بهتر ببینند و بشناسند. اما در زمینه همکاری مجله، اگر حدود و زمین‌های مشخص شود، می‌شود کاری کرد.

● **دارابی:** مثلاً رابطه ریاضی و شطرنج را زمینه خوبی می‌دانید؟

● **دارابی:** بله، در معماها و مسائل ریاضی، می‌توان به این موضوع هم پرداخت.

پادشاهی می‌خواست به کشور همسایه حمله کند. همه پیرمردها را صدا می‌کند و می‌پرسد: من چه کنم تا در این جنگ پیروز شوم؟ یکی از پیرمردها تخته شطرنجی را به شاه نشان می‌دهد و می‌گوید: اگر می‌خواهید پیروز شوید، قبل از اینکه خون‌ریزی شود، بیایید و با من شطرنج بازی کنید. اگر مرا مغلوب کردید، به جنگ بروید. شاه عصبانی می‌شود و با پا می‌زند تخته شطرنج را داغان می‌کند. بعد هم به جنگ می‌رود و شکست می‌خورد و برمی‌گردد. هنگام برگشتن باز هم با همان پیرمرد روبرو می‌شود. شاه می‌گوید: پیرمرد دیدی چه شد؟! پیرمرد می‌گوید: من که اول به شما گفتم. شما برای این که در جنگ پیروز شوید، اول باید فرماندهی یک جنگ بدون خون‌ریزی را یاد بگیرید، و بعد اقدام کنید.

اما از نظر من، شطرنج با زندگی تقریباً یکی است. همان‌طور که اگر شما در زندگی اشتباه کنید امکان برگشت نیست، در شطرنج هم اگر مهره‌ای را حرکت دادید، دیگر نمی‌توانید برگردانید. بنابراین اگر ما بچه‌ها را عادت بدهیم که شطرنج یاد بگیرند، به نظر من زندگی را بهتر یاد می‌گیرند. از این نظر، شطرنج بهترین آموزش زندگی برای کودکان است. در کشور ما گویا بچه‌های پنج ساله را آموزش نمی‌دهند، ولی در شوروی (روسیه فعلی) مدارس شطرنج بود. در آنجا بچه‌ها براساس علاقت خود، یا

● **دارابی:** بله، علاقه دارم، ولی استاد شطرنج نیستم (با خنده).

● **دارابی:** ترویج فرهنگ شطرنج را برای تقویت دانش ریاضی جوانان و نوجوانان کشورمان چه قدر مؤثر می‌دانید و در این صورت چه توصیه‌ای برای ما دارید؟ آیا حاضرید در این زمینه کاری برای مجله برهان انجام دهید؟

● **دارابی:** من در مورد قسمت اول سؤال شما گفتم که اگر واقعاً شطرنج در مدارس ما تدریس شود، برای دانش‌آموزان افق‌های جدیدی باز می‌کند و می‌توانند زندگی را بهتر ببینند و بشناسند. اما در زمینه همکاری مجله، اگر حدود و زمین‌های مشخص شود، می‌شود کاری کرد.

● **دارابی:** مثلاً رابطه ریاضی و شطرنج را زمینه خوبی می‌دانید؟

● **دارابی:** بله، در معماها و مسائل ریاضی، می‌توان به این موضوع هم پرداخت.

### در باب ترجمه

● **شرقی:** حالا به یک جنبه دیگر از توانایی‌های آقای دارابی می‌پردازیم. شما ترجمه‌های نسبتاً زیادی از زبان روسی به زبان فارسی دارید. زبان روسی را از کجا آموختید؟ در مدتی که به این کار مشغول بودید، چه



حمیدرضا امیری

تجربه‌هایی از فرهنگ و دانش ریاضی شوروی سابق و روسیه فعلی دارید؟ آیا به روسیه سفر کرده‌اید؟ همچنین درباره ترجمه‌هایتان از زبان روسی و باکویی بفرمایید.

**دارابی:** اولین تألیف من یک کتاب هندسه فضایی بود همراه با آقای **فردادی** که الان در رشت هستند. من در دوره‌ای که دانشجو بودم، در «دبیرستان دهخدا» تدریس می‌کردم. همکاری هم داشتیم که در «دبیرستان باباطاهر» تدریس می‌کرد. او که با دانش آموزان اختلاف پیدا کرده بود برگشت به مدرسه دهخدا و آقای **صدر**، رئیس مدرسه باباطاهر مرا به آنجا برد. آنجا یک کلاس چهارم و یک پنجم ریاضی داشت. بچه‌هایش خیلی فعال بودند و دفترداری هم داشتند که خیلی به ریاضی علاقه داشت. او مسائلی را به بچه‌ها می‌داد تا به کلاس ببرند و معلمان را در آمپاس بگذارند. بچه‌ها مسئله‌ای را هم به من دادند که دیدم اصلاً با مسائل کتاب‌های ما جور در نمی‌آید. گفتم که حل می‌کنم و می‌آورم. رفته خانه و خیلی کار کردم. بالاخره راه‌حلی پیدا کردم، ولی طولانی بود.

هم‌زمان آقایان **فیض‌اللهی** و **توکل** در آموزش و پرورش برای دانشجویانی که خارج می‌رفتند، امتحاناتی برگزار می‌کردند. مرا با یک معلم دیگر دعوت کردند. سه سؤال من طرح کردند، سه سؤال هم او طرح کرد. گمان می‌کنم دانشجویان می‌خواستند به ژاپن بروند. فردای آن روز رفته‌م که برگه‌ها را تصحیح کنم. قبل از اینکه به آنجا بروم، خودم مسائل را حل کردم. برای مسئله لگاریتم راه‌حل من حدود یک صفحه بود. ولی وقتی ورقه‌ها را تصحیح می‌کردم، دیدم دانش‌آموزی در دو خط به جواب رسیده است. فکر کردم تقلب کرده است. ورقه دیگر، ورقه دیگر، دیدم نه، مسئله‌ای هست که من نمی‌دانم. ورقه‌ها را جمع کردم و تحویل دادم. گفتم فردا می‌آیم تصحیح می‌کنم. نبش خیابان اکباتان یک کتابفروشی

بود. دیدم یک کتاب جلد آبی دارد از استاد شهریاری به نام کنکورهای شوروی. کتاب را خریدم و در راه که می‌رفتم ورق زدم و دیدم بله، همان مسئله آنجا هست. رفتم خانه و دیدم مسائلی هم که در مدرسه آن دفتردار به من می‌دهد، نظایر آن‌ها همه در این کتاب هست. آنجا من تصمیم گرفتم که زبان روسی را یاد بگیرم، چون می‌دانستم که استاد شهریاری هم در زندان روسی را یاد گرفته است. رفتم انجمن ایران و شوروی اسم نوشتم.

**فرجی:** چه سالی بود این ماجرا؟  
**دارابی:** سال ۱۳۴۸. من اسم نوشتم و سه سال در آنجا زبان روسی خواندم. در «ساکو» که کتاب‌های روسی می‌آورد، کتاب کنکورهای شوروی که استاد شهریاری ترجمه کرده بود، به زبان روسی موجود بود. آن را خریدم. چند مجله هم به زبان آذربایجانی درباره ادبیات خریدم. آمدم و کتاب استاد شهریاری را گذاشتم در مقابل اصل روسی آن. صفحه‌ها را تطبیق کردم و آن واژه‌هایی را که در زبان ریاضیات به کار می‌روند، یاد گرفتم. جلد دوم کنکورهای شوروی را من ترجمه کردم و «انتشارات گوتنبرگ» چاپ کرد. برای این ناشر کتاب‌های «کاربرد ریاضیات» و «هندسه پرگار» را هم ترجمه کردم. بعد فهمیدم استاد شهریاری هم هندسه پرگار را ترجمه کرده است. برای همین ناشر کتاب «الفبای شطرنج» را هم ترجمه کردم.

**شرقی:** شما خودتان هم به روسیه سفر کرده‌اید؟

**دارابی:** من به روسیه نرفته‌ام، ولی باکو رفته‌ام.

**شرقی:** کتاب‌هایی که از زبان آذربایجانی ترجمه کرده‌اید، چگونه بوده‌اند؟ زبان آن‌ها با ترکی ما فرق می‌کند؟

**دارابی:** عیناً با ترکی ما یکی است، منتها اصطلاحات ریاضی را باید بلد باشیم.

**شرقی:** خطشان سیریل است؟

**دارابی:** بله، ولی حالا آن را عوض

کرده‌اند.

## دارابی در دنیای ادبیات

**شرقی:** یکی دیگر از جنبه‌های کاری آقای دارابی علاقه به ترجمه رمان و داستان است. نخستین کتاب ادبی که ترجمه کردید چه نام داشت و چه سالی بود؟

**دارابی:** بگذارید اول توضیحی بدهم. من دانشجو که بودم، آژونده مجله ریاضیات در مدرسه به زبان روسی بودم. از این مجله هم برای ترجمه‌هایم استفاده کرده‌ام. اما در مورد کتاب ادبی، من اولین کتابی که خودم نوشتم «درخت سیب و پسرک فقیر» بود. کتاب کوچکی بود که دو داستان داشت. این کتاب را «انتشارات دنیا» چاپ کرد.

**شرقی:** چه سالی بود؟

**دارابی:** حوالی سال ۱۳۵۰ بود. در مجلات آن موقع نوشتند که دارابی از صمد بهرنگی تبعیت می‌کند. این اولین کار من بود.

**شرقی:** قیمت کتاب چه قدر بود؟

**دارابی:** شاید یک تومان.

**شرقی:** حق‌التألیف چه طور بود؟

**دارابی:** عملاً حق‌التألیف نگرفتم. بنا بود به جایی کمک شود. من گفتم با این پول به آنجا کمک کنید.

**شرقی:** ترجمه‌هایتان را از کی شروع کردید؟

**دارابی:** همان سال من ۱۶ کتاب کوچک برای کودکان و نوجوانان ترجمه کردم. مثل «شبی در میلاد» **ماکسیم گورکی**، «کشمش بازی» از **میرزا جلیل قلی‌زاده**. حالا تعدادی از این‌ها تحت عنوان «گنجشک ژولیده» در یک مجموعه چاپ شده‌اند. کتاب «دهه قورقود» را هم ترجمه کردم. از **نریمان نریمانف** کتاب «درخت نظر کرده» را ترجمه کردم. یک کتاب هم در سال‌های منتهی به انقلاب ترجمه کردم به اسم «ایبیش» که آن را خمیر کردند و نگذاشتند چاپ شود. ولی بعد از انقلاب در شمارگان ۳۰ هزار نسخه





هوشنگ شرقی

قوی تر شده است؟

● **دارابی:** بله.

● **شرقی:** نخستین کتاب ریاضی که شما

ترجمه یا تألیف کردید، چه کتابی بود؟

● **دارابی:** ترجمه، همین «کنکورهای

شوروی» بود. تألیف هم کتاب درسی

«ریاضیات بازرگانی» بود.

● **شرقی:** چند کتاب ریاضی ترجمه و

تألیف کرده‌اید؟

● **دارابی:** حدود ۳۵ کتاب.

● **شرقی:** شما ناشران کمک آموزشی

امروز را چه‌طور ارزیابی می‌کنید؟

● **دارابی:** بیشتر سوق پیدا کرده‌اند به

تست که من مخالف آن بوده‌ام. تست،

ابتکار و انسجام فکری دانش آموز را

می‌گیرد.

● **امیری:** اگر تست را سر جلسه کنکور

به دانش آموز بدهند، همین که شما

می‌گویید درست است. چون دانش آموز

مجبور است در یک دقیقه و نیم مسئله‌ای

را حل کند. اما تست به عنوان ابزار سنجش

یک موضوع، فی‌نفسه بد نیست. مثلاً

آزمون‌های مقدماتی یا مرحله اول المپیاد

تست پنج گزینه‌ای هم دارد. به‌خاطر

اینکه بحث احتمالی‌اش را کم کنند.

زمانی هم که برای هر تست گذاشته‌اند،

نزدیک به هفت دقیقه است. بنابراین اگر

به تست به عنوان یک مسئله با راه‌حل

کوتاه نگاه کنیم، بد هم نیست؛ اگر بشود

از گزینه‌هایش خوب استفاده کرد. ولی اگر

بحث کنکور باشد، من صددرصد با شما

هم عقیده‌ام. چون خلاقیت و عمق راز

دانش آموز می‌گیرد.

● **دارابی:** الان در روسیه تست هم رایج

شده است، منتهی در مرحله اول. در مورد

تست من دیده‌ام که معلمان سر کلاس

فرمول‌هایی برای حل آن‌ها ارائه می‌دهند؛

بدون این که دانش آموز به عمق این

فرمول‌ها واقف باشد. یعنی سلسله مراتب

پیدایش فرمول در ذهن او وجود ندارد.

● **امیری:** ما در آسانسور که داشتیم

می‌آمدیم، فرمودید که قبلاً هم برای

مجله مقاله داده‌اید. چرا دیگر مقاله

ولی متأسفانه نتوانستم ایشان را ببینم.

● **محسن فرجی:** شما در حوزه داستان هم

رمانی به اسم «اشک سبلان» دارید.

این کتاب چه سالی منتشر شد؟

● **دارابی:** فکر می‌کنم تقریباً پنج

سالی باشد که منتشر شده است. رمانی

دوجلدی است.

● **شرقی:** در تابستان سال ۱۳۸۵

درآمده است.

● **امیری:** اشک سبلان رمان تاریخی

است؟

● **دارابی:** بله، رمان تاریخی است که از

شکست فرقه دموکرات در اردبیل شروع

می‌شود و بعد می‌آید تهران و مسائل ۳۰

تیر، ۲۸ مرداد و انقلاب را تعریف می‌کند.

### استاد دارابی و ریاضیات

● **شرقی:** حالا می‌رسیم به ریاضیات که

بحث اصلی ماست. یکی از فعالیت‌های

ماندگار شما در زمینه ریاضی، عضویت

در هیئت تحریریه «مجله رشد

ریاضی» در دهه ۱۳۶۰ است. چه شد

که برای عضویت در هیئت تحریریه

انتخاب شدید؟

● **دارابی:** من با آقای لطفی در آبادی

فامیل یا در واقع آشنای خیلی نزدیک

هستم. «درآباد» روستای کوچکی است

نزدیک اردبیل که به آن باکوی کوچک

می‌گویند؛ به‌خاطر اینکه حدود ۸۰-۷۰

درصد از ساکنان آن مهاجرانی هستند که

از باکو آمده‌اند. آقای لطفی که معاون دفتر

برنامه‌ریزی و مؤلف کتاب‌های ریاضی بود

مرا به این‌جا دعوت کرد.

● **شرقی:** مجله رشد ریاضی آن زمان

با مجله رشد ریاضی امروز چه

تفاوت‌هایی دارد؟

● **دارابی:** وقتی مقایسه می‌کنم می‌بینم

این مجلات رشد با دوره‌ای که ما کار

می‌کردیم، خیلی فرق دارند. به‌نظر من

آن موقع عمق ریاضیات بیشتر بود و

الان دیگر بیشتر فرمول ریاضی نیست و

گفتاری شده است؛ یعنی توصیفی است.

● **امیری:** در واقع بحث آموزش ریاضی

چاپ شد.

● **شرقی:** کتاب ایبیش برای خود من

خاطرات بسیاری به همراه دارد. به

یاد دارم اولین باری که این کتاب

را خواندم، سال ۱۳۵۸ بود. یکی از

دوستانم در مدرسه راهنمایی این

کتاب را به من داد. تأثیری که ایبیش

روی من گذاشت، توصیف‌کردنی

نیست. ترجمه‌ای بود از **سلیمان**

**ولی‌اف**. داستانش هم درباره یک کارگر

مستضعف و محروم در آذربایجان

شوروی است و بچه کارگری که به

خانواده‌اش کمک می‌کند. در عین

حال هم خیلی مبارز است و دست

آخر به دست یک بچه مالک کشته

می‌شود. فوق‌العاده قشنگ و اثرگذار

است. این کتاب چه‌طور به دست

شما رسید؟ چه شد که تصمیم به

ترجمه‌اش گرفتید و ناشرش که بود؟

● **دارابی:** این کتاب را من از ساکو

گرفتم. اسم اصلی‌اش «جولوت گوشی»

بود. هرچه ما در فرهنگ لغت گشتیم،

معنای جولوت را پیدا نکردیم (جولوت

نام یک پرنده است). این کتاب را آقای

فرنود مدیر «انتشارات معلم» چاپ کرد.

اول کتاب را به یک ناشر دیگر داده بودم

که او می‌خواست کتاب را سانسور کند.

آقای فرنود گفت بده به من که بدون

سانسور چاپ کنم.

● **امیری:** بالاخره فهمیدید جریان اسم

آن پرنده چه بود؟

● **دارابی:** نخیر، هنوز هم نمی‌دانم. در

باکو معادن نفتی بود و نفت به برکه‌های

آب نشست می‌کرد. بچه‌ها می‌رفتند و

پارچه‌ای را روی آب پهن می‌کردند.

نفتش را پارچه جذب می‌کرد. بعد پارچه

را می‌چلانند و نفتی را که به‌دست

می‌آمد، می‌فروختند. در این برکه پرنده‌ها

هم بودند. ایبیش می‌رود برای خواهرش

از برکه پرنده بگیرد که پسر مالک او را

غرق می‌کند.

● **شرقی:** شما نویسنده این کتاب را دیدید؟

● **دارابی:** نخیر، ندیدم. رفتم آذربایجان





رستمی

ندادید؟

● **دارابی:** ارتباط من با آقای شرقی قطع شد و نشد که دیگر مقاله بدهم (با خنده).

● **امیری:** پس همین جا از شما قول بگیریم که باز هم به ما مقاله بدهید و در خدمت شما باشیم.

● **فرجی:** معمولاً درس ریاضی برای اکثر بچه‌ها دشوار است و برخی از دانش‌آموزان از این درس می‌گریزند. شما در کتاب‌هایی که تألیف کردید یا در شیوه‌تدریس‌تان چه روشی را پیش می‌گرفتید که ریاضی برای بچه‌ها به درسی شیرین و دوست‌داشتنی تبدیل بشود؟

● **دارابی:** من هر روز قبل از این که به کلاس بروم، شب قبل عنوان درس را نگاه می‌کردم. خودم کاغذ و قلم برمی‌داشتم و برای خودم مسائل درس را حل می‌کردم. یادم نمی‌آید که بدون این کار سر کلاس رفته باشم. این طوری که می‌رفتم سر کلاس، موفق هم بودم. یعنی بچه‌ها راضی بودند. من غالباً در جنوب شهر درس دادم.

● **امیری:** منطقه چند بودید.

● **دارابی:** منطقه ۱۴.

● **امیری:** از همین منطقه هم بازنشسته شدید؟

● **دارابی:** بله، مدرسه ابوریحان.

● **رستمی:** کدام خیابان بود؟

● **دارابی:** نزدیک میدان خراسان.

● **فرجی:** از شاگردان آن دوره کسی را به خاطر دارید یا کسانی هستند که هنوز با شما در تماس و ارتباط باشند؟

● **دارابی:** بله، هستند. می‌آیند سر می‌زنند. اتفاقاً هفته پیش یکی از دانش‌آموزانم از کانادا آمده بود و به من سر زد.

### زندگی شخصی همراه با تدریس

● **فرجی:** در فهرست‌نویسی پیش از انتشار کتاب «اشک سیلان»، سال تولد شما را ۱۳۱۰ نوشته‌اند. این درست است؟

● **دارابی:** نه متولد ۱۳۱۴ هستم. اشتباه نوشته‌اند.

● **فرجی:** کجا متولد شدید؟



و سه زن می‌خواستند از رودخانه‌ای رد شوند و... من ۹-۱۰ ساله که بودم این مسائل را می‌شنیدم. روی این اصل به ریاضیات علاقه‌مند شدم.

● **فرجی:** دبیرستان چه سالی تمام شد و ورودتان به دانشگاه کی بود؟

● **دارابی:** دبیرستان در سال ۱۳۳۷ تمام شد. دانش‌سرای عالی شبانه تازه در سیدخندان به راه افتاده بود. من به آنجا رفتم.

● **فرجی:** از معلمان دوران دبیرستان کسی خاطرتان هست؟

● **دارابی:** بله، آقای کهن که معلم رسم و نقاشی ما بود. آقای وطن‌شناس بود که شیمی درس می‌داد. این‌ها بیشتر روی من اثر گذاشتند.

● **فرجی:** ورود به دانش‌سرا چه سالی بود؟

● **دارابی:** فکر می‌کنم سال ۱۳۳۸ بود. من در رشته‌های فیزیک و ریاضی قبول شده بودم، ولی به ریاضی علاقه داشتم و به این رشته رفتم.

● **فرجی:** خاطره‌ای از آن دوران دارید؟

● **دارابی:** استادان جالبی داشتیم. مثلاً استاد ریاضی داشتیم آنالیز را درس می‌داد و اگر در ورقه امتحان اشتباه می‌کردیم، به آن سؤال نمره منفی می‌داد. یا دکتر هشترودی بود که می‌گفتند شاید درسش را خوب درک نکنید، ولی از شخصیتش استفاده کنید. همه عاشق او بودیم. دکتر هشترودی هفته‌ای یک بار می‌آمد و بیشتر از پیشرفت‌هایی که در شوری صورت گرفته بود، برای ما حرف می‌زد. مثلاً در آنجا پنبه رنگی می‌کارند یا سیبی کاشته‌اند اندازه یک هندوانه.

● **میرشهرام صدر:** اگر آن موقع اینترنت نبود و شما خودتان این اخبار را می‌گرفتید، دیگر دکتر هشترودی برای شما جذابیته نداشت؟

● **دارابی:** چرا، خودش هم شخصیت جالبی داشت. مثلاً اگر آن استاد منفی دو می‌داد، ایشان نمره ۲۲ می‌داد! چنین روحیه‌ای داشت. یا سؤال را می‌داد و خودش می‌رفت. کسی را هم رد نمی‌کرد.

● **دارابی:** اردبیل.

● **فرجی:** درباره اولین مواجهه خودتان با درس ریاضی و شطرنج بفرمایید.

● **دارابی:** خانواده ما یک خانواده فرهنگی بود. پدر و مادرم که ایرانی بودند و در باکو زندگی می‌کردند، سال ۱۳۰۴ به اردبیل برگشتند. آن‌ها با خودشان فرهنگ آنجا را هم آوردند: نقاشی، گرامافون، موسیقی و شعر بود. شطرنج آن موقع نبود. دایمی من، هم نقاش بود هم مهندس راه و ساختمان. ما بیشتر تحت تأثیر دایمی‌مان بودیم. مادرم هم همیشه برای ما شعر می‌خواند. شطرنج را من بعدها در دبیرستان از دوستی که الان در آلمان است، یاد گرفتم. در کلاس هفتم بودم و در «دبیرستان ابوریحان» درس می‌خواندم.

● **فرجی:** یعنی تهران بودید؟

● **دارابی:** بله.

● **فرجی:** چه سالی به تهران آمدید؟

● **دارابی:** وقتی دوره ابتدایی را تمام کردم، در سال ۱۳۳۰ به تهران آمدم. البته پنج ساله بودم که مادرم فوت کرد و ما تحت سرپرستی دایمی‌ام بزرگ شدیم. البته پدرم هم بود، ولی چون مادرم با زن دایمی‌ام خیلی نزدیک بود، زن دایمی‌ام مثل یک مادر از ما پرستاری کرد.

● **فرجی:** از سال‌های سه تهران آمدن بگوئید

● **دارابی:** من در تهران به دبیرستان ابوریحان رفتم که در خیابان دلگشا بود؛ پایین‌تر از نیروی هوایی. آقای دیوسالار، مدیر این مدرسه بود. برادری هم داشت به اسم فرهنگ که با پسردایی من در بانک سپه همکار بود. با معرفی ایشان در آنجا اسم نوشتیم و تا کلاس دهم درس خواندم.

● **فرجی:** استاد نگفتید که اولین مواجهه شما با درس ریاضی چگونه بود؟

● **دارابی:** همان‌طور که گفتم، دایمی‌ام مهندس بود. یک پسردایی هم داشتیم که شاید آقای رستمی بشناسد، داوود بابایی. ایشان مسائل ریاضی طرح می‌کرد و بین خانواده‌ها رد و بدل می‌شد. مثلاً سه مرد



میر شهرام صدر

دیگر می‌زنند. گفتیم: پس من دیگر از تاکستان باید بروم. رفته سر کلاس و گفتم می‌خواهم بروم. بچه‌ها ناراحت شدند.

■ **فرجی:** چه سالی این اتفاق افتاد؟

● **دارابی:** ۱۳۵۳ بود. به تهران و به دبیرستان ابوریحان برگشتم.

■ **امیری:** همان دبیرستانی که خودتان در آن درس خوانده بودید؟

● **دارابی:** بله، ولی جایش عوض شده بود. ■ **امیری:** کجا آمده بود؟

● **دارابی:** دوره قدیم، خیابان دلگشا بود و دوره جدید، نزدیک میدان خراسان.

■ **فرجی:** با خانواده کلاً برگشتید تهران؟

● **دارابی:** خانواده‌ام تهران بودند. من ساعت چهار صبح سوار اتوبوس می‌شدم و قبل از هشت به تاکستان می‌رسیدم. خود معلم‌ها دیرتر از من می‌آمدند. مدیری داشتیم که به آن‌ها می‌گفت این دارابی از تهران آمده و الان سر کلاس است، شما هنوز نیامده‌اید. من بعد از ظهرها هم ساعت ۴ برمی‌گشتم به تهران. البته هفته‌ای دو روز بود. بین راه هم زبان روسی مطالعه می‌کردم. بعد هم به کلاس زبان می‌رفتم.

■ **فرجی:** در تهران تعاملتان با دانش‌آموزان چگونه بود؟

● **دارابی:** بچه‌ها نمی‌دانستند که من کتاب هم نوشته‌ام و وقتی می‌فهمیدند، علاقه‌شان بیشتر می‌شد.

■ **فرجی:** چه سالی بازنشسته شدید؟

● **دارابی:** سال ۱۳۶۴ بود و به دفتر تألیف کتب درسی رفتم. ۱۱ سال هم این‌جا بودم.

■ **فرجی:** خیلی ممنون استاد. فکر می‌کنید این امکان وجود دارد که تجربیات ارزنده خودتان را در حوزه آموزش ریاضی به شکل کتاب یا در قالب مقالاتی برای مجله برهان ریاضی منتشر کنید؟

● **دارابی:** من یکی از انبوه معلمان هستم و استادان بزرگ‌تر از من هم وجود دارند. ولی در حدی که در مجله برهان جا داشته باشد، بله آماده‌ام که این کار را انجام دهم.

آمدم تهران و دیگر نرفتم. بعد از ۳۰-۲۰ روز، آمدند سراغم؛ چون گفته بودم مریض هستم. واقعاً هم مریض بودم. این بار مرا فرستادند قزوین. آقای رجایی را دستگیر کرده بودند و کلاس‌هایش خالی بود.

■ **فرجی:** این چه سالی بود؟

● **دارابی:** باید سال‌های ۴۴-۱۳۴۳ باش. من آنجا در یک دبیرستان و یک هنرستان درس می‌دادم. به هر حال من یک سال در قزوین ماندم. بعد به تاکستان رفتم. آقای بود به اسم حاجی‌زاده که آمد سراغ من و گفت که ما در تاکستان یک کلاس شش‌طبیعی داریم. یک نفر را می‌خواهیم که هم ریاضیات و هم فیزیکش را تدریس کند. قبول کردم، به شرطی که دو روز بروم و یک روز به جای من یک نفر دیگر تدریس کند و من حق‌التدریس او را بپردازم. با این شرط رفتم تاکستان و هفت سال آنجا تدریس کردم.

■ **فرجی:** در آن موقع ازدواج کرده بودید؟

● **دارابی:** من در سال ۱۳۴۹ ازدواج کردم. حالا یک پسر و یک دختر دارم، هر دو مهندس هستند.

■ **فرجی:** بعد از دوره تاکستان چه اتفاقی افتاد؟

● **دارابی:** من در آنجا برای بچه‌ها کتاب می‌بردم. یک‌بار مرا به ساواک احضار کردند. البته این در قزوین بود. یک نفر آمد و خیلی مؤدب با من صحبت کرد. گفت ما شنیده‌ایم که در آنجا عده‌ای دارند شلوغ می‌کنند. شما به ما گزارش بدهید. گفتم من هفته‌ای دو روز می‌روم تاکستان و اصلاً کسی را آنجا نمی‌شناسم. طرف که دید چیزی از من در نمی‌آید، دیگر چیزی نگفت.

من برگشتم تاکستان. تاکستانی‌ها دو طایفه هستند: **رحمانی و طاهرخانی**. آن‌ها یک ریش سفید داشتند که مرد قبل‌بندی بود. او مرا صدا کرد و گفت: پسر، تا روزی که توی تاکستان هستی، نمی‌گذارم کسی دست به تو بزند. ولی این بچه‌ها آن‌طور هم که تو فکر می‌کنی، نیستند. تو با آن‌ها صحبت می‌کنی و می‌روند و یک حرف‌های

**رستمی:** دکتر هشترودی استاد ما هم بود. ایشان دو ویژگی داشت: یکی این که دستی هم در ادبیات داشت و می‌گفتند شعر هم می‌گوید. علاوه بر این، خودش در آنچه که تعریف می‌کرد، شرکت داشت. مثلاً می‌گفت محاسبات مربوط به مدار قمر مصنوعی شوروی را من و چند نفر دیگر در مسکو انجام دادیم. خود این موضوع به ما احساس لذت می‌داد که فردی از ایران در چنین جایگاهی قرار گرفته است.

■ **فرجی:** گفته شد که استاد هشترودی به ادبیات هم علاقه و توجه داشت. گرایش شما به ادبیات از همین‌جا و دوران دانش‌سرا آغاز شد؟

● **دارابی:** بیشترین تأثیر ادبی را مادرم بر من گذاشت که در دوران کودکی ما برایمان شعر می‌خواند. آن‌ها از باکو که آمده بودند دو صندوق کتاب ادبی و ریاضی آورده بودند. مثلاً اولین کتابی که تألیف کردم، یعنی «درخت سیب و پسرک فقیر» نام داشت. خود درخت سیب شعری بود که مادرم برای من می‌خواند. من این درخت سیب را در داستانم در یک شب قرار دادم که اختلاف طبقاتی را نشان بدهد. سیب بالا بود و یک کاج پایین. من صحبت‌های این دو را کتاب کردم.

■ **فرجی:** اجازه بدهید که به دوران دانش‌سرا برگردیم. بعد از این که فارغ‌التحصیل شدید، چه کار کردید؟

● **دارابی:** سال اول را در دبیرستان باباطاهر بودم که برایتان تعریف کردم، دانش‌آموزان زرتگی داشت. سالی که من دانش‌سرا بودم، فقط دو سه نفر فارغ‌التحصیل داشت: از جمله یکی من بودم و یکی هم آقای به اسم **علی بلندی** و آقای **رخشنده**. ما باید می‌رفتیم شهرستان. ولی من آن سال را تهران ماندم. بعد هم حکم مرا نوشتند و فرستادند رشت. یک سال و نیم رشت بودم، ولی وسط سال نماندم و به تهران آمدم.

■ **فرجی:** چرا؟

● **دارابی:** یکهو باران شدید می‌آمد؛ مثلاً ۲۱ روز. من دیدم که واقعاً نمی‌توانم بمانم.

